

امثال فارسی

از کتاب شاهد صادق

میرزا صادق صادقی اصفهانی دانشمند سده یازدهم مقیم هند فصلی از دائرة المعارف خود «شاهد صادق» را بامثال فارسی اختصاص داده است که متن آن از روی نسخه دانشگاه تهران شماره ۱۱۱۰ و پس از مقابله با نسخه کتابخانه سپسالار و پس از مراجعه به «امثال و حکم» تألیف آقای علی اکبر دهخدا نقل میشود.

مثلهای متداول در میان هر ملت بهترین نماینده طرز تفکر آن مردم در دوره های مختلف میباشد. همچنانکه لغات و لهجه های ملتها تحول می پذیرد و رویتکامل میرود، شکل و معنی مثلها و اصطلاحات نیز در هر دوره تغییر میکنند. «امثال شاهد صادق» نشان میدهد که پاره یی از مثلها در سده یازدهم بشکل دیگر بکار میرفته است و اهمیت دیگری که این فصل دارد اینست که گاهی مثلهای فارسی را با امثله عربی و هندی مقایسه کرده و قدمی در راه معرفی ریشه بین المللی آن برداشته است و نیز بسیاری از این مثلها در کتاب «امثال و حکم» دهخدا که بزرگترین مجموعه امثال و حکم فارسی میباشد نیامده است اینک متن «شاهد صادق».

فصل ششم در علم امثال: و آن عبارت است از معرفت اقوال سایر که نزدیک ظهور حادثه یا جهت تمثیل حالی بحالی ایقاع کرده باشد، یا غرابتی که در او بود. قال الله تعالی: و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون؛ و تمیزند خدا مثلها برای مردمان شاید؛ که ایشان در یابند. که مثل تصویری است ۳ در آئینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول بحسوس. فصحای عرب را در امثال کتابها است و چون بنای این کتاب بر سیاق عبارت فارسی است، آنچه از امثال عجم شنیده شده بترتیب حروف تهجی بیاوریم و بعضی امثال عرب و هند که مناسب آن بود ذکر کنیم؛ و چون ایراد مورد هر کدام موجب تطویل کلام است، بذکر امثال اکتفا نمائیم والله المستعان و عليه التکلان.

حرف الالف

آن قدح بشکست و آن ساقی نماند ۵.

آن دفتر را گاو خورد ۶.

۱ - در نسخه پهبه لاری باشند ۲ - در نسخه سپسالار ۳ - در نسخه سپسالار که مثل تصویر معانی است در...
۴ - ولی با مطالعه این بخش آشکار میگردد که او فقط بمتناسب لفظی اکتفا کرده و در بند تناسب معنوی نبوده است.
۵ - دنبال اش اینست: از جمالش ذره باقی نماند (عطار) ۶ - و گاو را
صواب برد «دهخدا»

آنرا که حساب پاکست از محاسبه چه باك است ۱ .
آب که از سرگذشت، چه يك نیزه، چه صد نیزه ؟
در امثال عرب است : «بلغ السيل الزبي» .

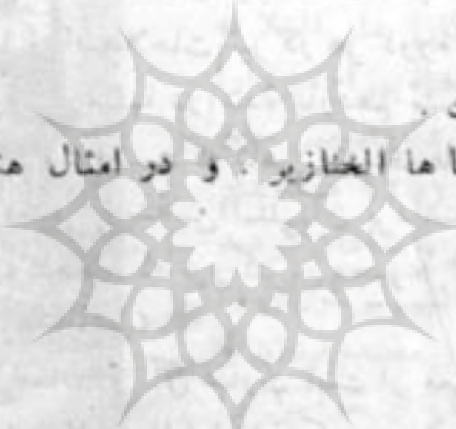
آرزو عیب نمیباشد ۳
اینرا بکسی گو که ترا نشناسد .
عرب گوید : «برق من لا يعرفك» بتو سان کسی را که ترا نشناسد .

از دل برود هر آنچه از دیده برفت .
اول خویش بعد از آن درویش .
از کوزه همان برون تراود که در اوست .

عرب گوید : کل اناء بترشح بنافیه .
این همه کفچه زدی حلوا گو ۵
اسب و زن و شمشیر وفادار که دید .

اسب و فرزند می نهد ۶
آب بیلجام خورده است .
آب حیوان در تاریکی است .

عرب گوید : جنة ترعاها الخنازير ، و در امثال هند است : نارگیل بدست
بوزینه است .
آب از دریا می بخشد .



آب زیر گاه .
اسب نقاره چی .
آخر سایسی گاه فروشی ۸

ای دوست گل سرشته ۹ در آبی کس علم اشانی و مطالعات فریبگی
ابلهی کو روز روشن شمع کافوزی نهد .
رنا زود باشد کش شب روغن نباشد در چراغ ۱۰

عرب گوید : من اكل على غير زاد طال جوعه .
آتش بدست خود بریش خود زده .
از ریش کند و بر بروت بست .

آواز آسیا می شنوم و او را نمی بینم .
آخر ای باد صبا این همه آورده توست .

۱ - از بدست . ۲ - چه يك گر چه صد گر «دهخدا» ۳ - آرزو بجان عیب
بست «دهخدا» ۴ - سپس «دهخدا» ۵ - این مثل در «دهخدا» نیامده است .
۶ - در «دهخدا» نیامده است ۷ - درون «دهخدا» ۸ - است «دهخدا»
۹ - شگفته «دهخدا» ۱۰ - از بدست .

- احمدك بمكثب نمی رود می بر نندش بکثک ۱ .
 عرب گوید : شاءأم آبی -خواه ناخواه طوعاً او کرها .
 اگر داری سر دعوی بیا این گوی و این میدان ۲ .
 از خرس موئی .
 در امثال هند : از خانه سوخته هرچه بر آید سود است .
 از یکسر کرباسند ۳ .
 عرب گوید : مطابق النعل بالنعل .
 آدینه اطفال شود شنبه مستان ۴ .
 آه در جگر نماند .
 در امثال هند است : ریش ملا بیوسیدن رفت .
 اندک اندک همی شود بسیار دانه دانه است غله در انبار ۵ .
 آهن سرد کوفتن سود ندهد .
 عرب گوید : هیبات هیبات تضرب فی حدید بارد .
 از ته ریش گذشت ۶ .
 از ریش خود شرم کن ۷ .
 از ماست ک برماست ۸ .
 از میان دو سنگ آرد میخواهد ۹ .
 آش در کاسه اش کرد ۱۰ .



- ۱ - نسخه سهالار: مکثک را ندارد
 ۲ و ۳ - در (دهخدا) نیامده است
 ۴ - شنبه زرد بهود روزی مبارک است و مخصوصاً شراب نوشیدن داور آرزو نیکو میداند متوجهی گوید :
 بفال نیک و بروز مبارک شنبه
 بدین موسی امروز خوشتر است بید
 اگر توای بکشنه را صبوحی کن
 طریق و مذهب عیسی باده خوش پان
 بروز کار دوشنید بید خور نشاط
 بگیر روز سه شنبه بید را بکجام
 چهارشنبه که روز بلاست باده بخور
 به پنجشنبه که روز خمار میزد کبست
 پس از نماز دگر روز کار آدینه

دیوان منوچهری - چاپ ۱۳۲۶ محمد دبیرسیاقی - ص ۱۷۷
 مثل شنبه و چهارشنبه اش توهم شده است . خوب . بدتر در آمیخته
 ۵ - از سعدی است . مصرع اول و دوم پس دینش 'دهخدا'
 ۶ و ۷ در 'دهخدا' نیست
 ۸ - از ناصر خسرو است ۹ و ۱۰ - در 'دهخدا' نیست .

در امثال هند است : ترا مهمانی خواهم کرد
 این آش و این تقاره .
 اشتها در زیر دندانست .
 ای خاک چه دانی که چه در بر داری .
 عرب گوید : ماللتراب ورب الارباب .
 آواز دهل شنیدن از دور خوش است .
 آئینه اسکندر ۱ .
 آئینه بدست زنگی .
 آری باتفاق جهان میتوان گرفت ۲ .
 آستر را گفتند : پدرت کیست؟ گفت : اسب خال من است ۳ .
 عرب گوید : قیل للبقل من ابوك؟ قال الفرس خالی .
 آلو چو بآلو نگر درنگ بریزد ۴ .
 اشک چشم کور ۵ .
 اگر کدبانو منم تو بکس خود می خندی ۶ .
 واهل هند میگویند: گاو نجست بارش جست .
 استاد و معلم چو بود کم آزار

خرسك بازند كودكان در بازار ۷

اردك می برانم ۸

از که سك ارزا تر است ۹ .

این را هم کون دادنی نام کنید ۱۰ .

از اینجا رفته و از آنجا مانده ۱۱

در امثال هند است : نه دیدونه خانه نگهداشت .

آتش گفتیم و دهن سوخت ۱۲ .

آزار ۱۳ مراد خود هست .

آبادان شود شهر تو ۱۴ .

آشنائی روشنائی است .

-
- ۱ - در 'دهخدا' نیست ۲ - از حافظ است ۳ - گفت خالهام ملو بان است
 - (دهخدا) ۴ - در نسخه سیهالار و امثال 'دهخدا' برآرد ۵ - در 'دهخدا' نیست ۶ - در نسخه سیهالار نغزد
 - در (دهخدا) نیست ۷ - از سعدی است ۸ و ۹ - در (دهخدا) نیست
 - ۱۱ - از آنجا مانده از اینجا رانده 'دهخدا' ۱۲ - در 'دهخدا' نیست
 - ۱۳ - در نسخه سیهالار آزاد و در 'دهخدا' بیامده است ۱۴ - در 'دهخدا' نیست

آفتاب سر کوه ۱ .

اهل بخیه است ۲ .

آنجا که عیانست چه حاجت به بیان است ۳ .

و در امثال هند است : در دست سوار با آینه چه کار ؟ ۴ .

اول کاسه و دردی ۵ .

حرف الباء الموحدة

بی عیب خداست .

باران مصر ۶ .

بد معامله آشنای قاضی است ۷ .

بعد از خرابی بصره ۸ .

برات عاشقان بر شاخ آهو است .

برات بریخ نوشته .

در امثال عربست : نبت العرش تم انقش .

بریخ میراند ۹ .

باقی داستان فردا شب .

بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد ۱۰ .

بسا سر که بریده ز بانست ۱۱ .

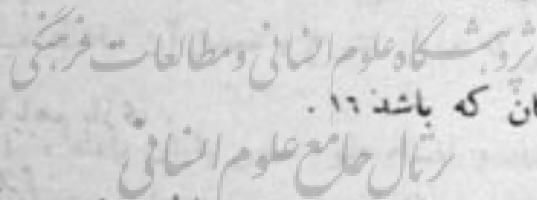
بوسه به پیغام ۱۲ .

عرب گوید : اشپی من قبله العذارا ۱۳ .

با که وفا کرده که با ما کند ۱۴ .

بر دیوانه قلم نبود ۱۵ .

باید متاع نیکو، از هر دکان که باشد ۱۶ .



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ۱ - آفتاب سر دیوار و ... لب بام 'دهخدا' ۲ - با امور جنسی سروکار زیاد دارد . برخی از عوام 'اهل اخیه' گویند و اخیه و اخاء و قوت و جوانمردی عنوان دستة معروف است که مرام مخصوص داشته اند و کتابها در تاریخ ایشان نگاشته شده است . ولی نسبت بخیه با این معنی معلوم نیست . مرتضی قلی خان شاهلو کتابی بنام 'مخزفه' در مسائل جنسی نگاشته که مانند کتاب رجوع الشیخ الی سباء میباشد و مرتب برسی بخیه است (ذریعه ۷ : ۱۴۹) ۳ - در نسخه سپهالار ابن مثل افزوده شده است . 'اول داد و تری'
- ۴ - در نسخه سپهالار ابن مثل هندی را ندارد ۵ - اول پیاله و درد 'دهخدا' در نسخه سپهالار ابن مثل افزوده شده است : 'ابن را بول ساز' ۶ و ۷ - در 'دهخدا' نیامده است . ۸ - شاید اشاره بخرابیهای بصره در جنیش زنگیان باشد 'دهخدا' ۹ - بریخ نوشتن 'دهخدا'
- ۱۰ و ۱۱ - را 'دهخدا' ندارد ۱۲ - بوسه با پیغام تواند بود 'دهخدا' ۱۳ - در نسخه سپهالار العفراء ۱۴ و ۱۵ - را 'دهخدا' ندارد ۱۶ - دکان زهر که باشد 'دهخدا'

بیک تیر دو نشان ۱ .
بسخن روستائی می گیرند ، اما نمی گذارند ۲ .
بخت در بازار ن فروشند .
بخت چون برگردد ، از بالوده دندان بشکنند .
در امثال هند است : بخت رفته و بلندی مانده .

بسیار بد از بد پتر است ۳ .
عرب گوید : بعض الشراهن من بعض . و گویند :
من ابتلی بپلیتین فاختراتهونهما .

برعکس نهند نام زنگی کافور .

بزرگ میبار که بهار می آید .

بیک دست دو خریزه نمیتوان برداشت .

بادنجان بد را آفت نیست ۶ .

با خرس در جوال شد .

بنگی میترساند .

و در امثال هند است : بنگ بجاه افتاده .

بنگت کم فراموش کردی ۷

با هر دو گوش آمده .

باد بدست دارد .

باد دست است .

بز اخفش .

بیکس بچلیبی ۸ رفته :

بریش رسانید .

باهمه بازی با کیر با باهم بازی

بغداد خرابست ۹ بکیرم .

بنگ از سرش پرید .

بچه که او می خورد وقتی کند .

معلم اگر کان نکند کی کند . (بکیرم) ۱۰

بچشم خود دید .

-
- ۱ - در نسخه پهلایار نشانه ۲ - بسخن ایله گیرند اما رها نمکنندم دهخدا ۳ - بسیار بد باشد
 - از بد پتر دهخدا ۴ - شاید - اختار ۵ - در نسخه پهلایار دو نربز در هند نربز هندی و اندرا گویند
 - ۶ - بادنجان بد آفت ندارد دهخدا ۷ - این مثل در حاشیه نسخه دانشگاه است و در نسخه پهلایار نیامده است
 - ۸ - در نسخه پهلایار بچلیبی رفته ۹ - در نسخه پهلایار کلمه آخر نیست ۱۰ - هر دو نسخه چنین است